

کشتار 67 ریشه ها و مسئولیت ها

کامبیز باسطوت

07/09/2011

گردهمائی یادبود کشتار 67 در لوس انجلس در کتابخانه سنتا مونیکا با شرکت جناب مهدی اصلانی و جناب اسفندیار منفرد زاده و دیگران با موفقیت برگزار شد. دو بیانیه از طرف گروه مادران پارک لاله و جامعه دفاع از حقوق بشر در این گردهمائی با سالنی تقریباً پر برای محکوم کردن رژیم اسلامی بخاطر زیر پا گذاشتن حقوق بشر و آزادی های مردم ایران خوانده شد که حاکی از استمرار مبارزه این گروه با رژیم جمهوری اسلامی برای ادامه بیشترانه جنایت و تجاوز به حقوق انسانی و آزادی مردم ایران است. به بیان دیگر این گروه های مبارز برای آزادی و حقوق انسانی مردم ایران هرگز اجازه نخواهند داد جنایت های حکومت اسلامی بخاطر ادامه بی وقفه آن امری طبیعی شود و به فراموشی سپرده شود. پایداری این گروه های مبارز برای آزادی و حقوق مردم ایران آنچنانکه آشکار است تا نابودی جمهوری اسلامی ادامه خواهد داشت و یادگار درخشان تاریخی گروه های مادران پارک لاله و برگزارکنندگان این گردهمائی جامعه دفاع از حقوق بشر و اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران خواهد بود.

ستاره درخشان این گردهمائی زندانی سیاسی حکومت اسلامی جناب مهدی اصلانی بود که بیانگر عبارت آوازه خوان نه آواز است بدین معنی که ژرفای یک داستان واره در گروهی داستان واره گوی است. جناب اصلانی در مقدمه گفتار خود از دانسته های خود در باره کشتار 67 سخن گفت و تحلیلی منطقی از فراهم کردن مقدمات، آغاز، اوج و فروکش کردن کشتارها ارائه دادند و در ادامه برای اینکه به این کشتار چندین هزار نفره از زندانیان، که میتوان آنرا در ردیف کشتارهای فاشیست های هیتلری، کمونیست های استالینیست، مائونیست و پل بت قرار داد، برای اینکه چهره ای انسانی و فردی به آن بدهد داستان واره کردار، پایداری و استحکام همبند خود شخصی بنام کاظم خوشابی را بیان کرد. جناب اصلانی برای اینکه این داستان را بگوید بین خود بودن و بازیگر در نقش کاظم خوشابی، ترانه خوان، هیئت سه نفره مرگ و پاسدار با تغییر صدا و حالت بودن را با مهارت قابل ملاحظه ای به نمایش گذاشت. مشکل میتوان تصور کرد که کسی از حاضران نمیتوانست درد و زجر کاظم خوشابی را با تمام وجود خود احساس نکند و دچار همدردی با او نشود و به معنی واقعی کلمه درد کاظم را و تگنای او را احساس نکند و خود را بدون راه فرار نبیند. جناب اصلانی با داستان گوئی درخشان خود شنوندگان خود را به کاظم بودن کشاند و اعصاب انسانی آنها را به رعشه در آورد همانطور که اعصاب کاظم به رعشه افتاده بود. در پایان داستان کاظم جناب اصلانی ترانه محلی را خواند و جناب منفرد زاده با او همراهی کرد. در بخش دیگر جناب اسفندیار بیاناتی ایراد کرد و دو ترانه اجرا کرد و به دوران خوش خود در رژیم شاه بنام چیزی در حدود اختناق دلپذیر اشاره کرد بخاطر سکولاربودن رژیم، آزادیهای اجتماعی و شگوفائی فرهنگی که در آن دوران وجود داشت.

جناب اصلانی در پیش گفتار خود اشاره کرد که در دوران انقلاب عضو چریک های فدائی خلق بوده است و اظهار داشت که در حال حاضر در هیچ سازمان سیاسی نیست و تنها کوشنده حقوق بشر است. همینطور ایشان آغاز جنایت های خمینی را در پشت بام مدرسه علوی اعلان کرد. اینطور که از بیانات این بخش از گفتار جناب اصلانی آشکار است ایشان مایل نیستند مانند بیشتر همدستان خمینی برای پیروزی انقلاب اسلامی وارد گفتگو شوند و تشکیل حکومت اسلامی سیاسی را یک امر اجتناب پذیر و فرضی مسلم میپندارند نه با گفتاری به این روشنی بلکه با سکوت در باره علت پیروزی خمینی. اما واقعیت تاریخ معاصر ایران چیز دیگری است. جنایتکار بودن خمینی به وابسته بودن او به فدائیان اسلام در دوران 1320-32 میرسد که ترورهای آن دوران را انجام میدادند مانند قتل احمد کسروی تاریخورز درخشان انقلاب مشروطیت و سپهد رزم آرا. نیروهای چپ و کمونیست در مقطعی از تاریخ معاصر ایران وارد همکاری سیاسی و اتحادی با اسلام سیاسی به رهبری خمینی شدند که پیش در آمد ضروری و محرز کشتارهای 67 بود. اینکه آغاز جنایت های خمینی را از مدرسه علوی تصور کنیم اشتباه محض است. پشتیبانی از خمینی و شورش ناکام اسلام سیاسی او در پانزده خرداد 1342 توسط جبهه ملی ها و کمونیست ها در واقع افسوس برای از دست رفتن فرصت تشکیل جمهوری اسلامی در آن سال بود و در نتیجه پیش افتادن دهه شصت به دهه پنجاه بود. این ناتوانی و یا نادیده گرفتن تحلیلی کمونیست ها، چریک های فدائی خلق و جبهه ملی ها را چگونه میتوان توضیح داد؟

چرا شاکیان و معترضین از جمهوری اسلامی برای جنایت های آن این اعتراض را به نیروهای سیاسی که باعث اصلی پیروزی و تشکیل رژیم اسلام سیاسی هستند گسترش نمیدهند. ما بخوبی میدانیم که چریک های فدائی خلق، حزب توده و سایر نیروهای چپ و جبهه ملی با سیاست غلط و فریبکارانه خود طبقه متوسط گسترده ایران را قانع کردند که از خمینی پشتیبانی کنند و ایران را در اختیار جنایتکاران اسلام سیاسی قرار دهند. آیا این نیروهای سیاسی نباید مسئولین و مسببین واقعی کشتار 67 و غیره دانسته شوند.

مردم ایران بهیچوجه احتیاج نداشتند حکومت اسلامی را تجربه کنند تا به میزان خوف انگیز بودن آن پی ببرند چنانچه نیروهای سیاسی غیره مذهبی دانش و تخیل تاریخی لازم را داشتند تا بتوانند بروشنی این روزهای سیاه و غم انگیز را ببینند. آنچه مسلم است نیروهای سیاسی انقلاب 57 همه در پی دیکتاتوری خودشان بودند و چیزیکه برایشان مطرح نبود آزادی و دموکراسی بود. آیا ما نباید بعد از گذشتن چند دهه از یک خیانت تاریخی به مردم ایران ریشه واقعی آن را نشان دهیم و اینگونه مقطعی به تاریخ برخورد کنیم و آنچنان از جنایت های رژیم اسلامی حرف بزنیم مانند اینکه یک شبه ظاهر شده است و آن هم در مدرسه علوی بوده است. مسئولین کشتار 67 تمام کسانی هستند که تمام سدهای مانع غالب شدن خمینی به ایران را با افتخار تخریب کردند مانند دولت بختیار و ارتش ملی سکولار ایران. دموکراسی و آزادی یعنی موازنه نیروهای سیاسی. آیا تمام نیروهای سیاسی که هرگونه موازنه کننده نیروی سیاسی خمینی را از بین بردند مسئول و تسهیل کننده کشتارهای 67 نیستند. آیا مهندس بازرگان، دکتر سنجابی و آقای فروهر که با افتخار با هواپیمای خمینی به ایران آمدند مسئول و تسهیل کننده کشتارهای 67 نیستند. آیا هیچ مسئولیتی برای گرفتن یک موضع سیاسی برای یک شخصیت سیاسی وجود ندارد؟ اگر وجود دارد چرا این مسئولیت ها آشکار نمیشود. چرا جناب اصلانی در گفتار طولانی خود از مسئولیت شخصی خود با پیوستن به سازمان چریک های فدائی خلق و پیروی از سیاست های آن یک کلمه سخن نمیگوید. آیا وقت آن نرسیده است که انقلاب ارتجاعی و واپسگرایی 1357 در کلیت آن محکوم شود و کارگران آن که بخشی از آنها قربانیان همان انقلاب بودند با مسئولیت خود برای وارد کردن چنین فاجعه تاریخی به ایران روبرو شوند. آیا تمام کسانی که به نحوی پیش و پس از انقلاب 57 با اسلام سیاسی همکاری کردند هرچند اندک بسهم مسئولیت خود برای کشتار 67 اذعان کرده اند؟

جناب اصلانی در حالیکه اعلان کرد که عضو سازمان چریک های فدائی خلق بوده است و درحالیکه مسئول حاکمیت رژیم اسلامی است و جزو قربانیان آن هم هست همچنین با افتخار اعلان مینماید که در حال حاضر به هیچ گروه سیاسی وابسته نیست. پرسشی که در اینجا آرزوی جواب دارد این است که چرا کسی که در بروی کار آوردن رژیم اسلامی نقشی داشته است هر چند کوچک و با سازمانی همکاری کرده است که نقشی اساسی در بروی کار آمد جمهوری اسلامی داشته است و خود و دوستانش قربانی آن بوده اند چرا برای برداشتن بختکی که بروی ایران افتاده است و خود نقشی در آن داشته است اگر نه بخاطر خود دست کم بخاطر زندان درد آور و مرگ دوست خود کاظم خوشابی به هیچ حزب و سازمانی وابسته نیست. آیا اصلانی ها نباید به هر حزب و دسته ای که برای نجات ایران از دست حزب الله کوشش میکنند و مورد اعتماد او است بپیوندند. چرا یک نفر آماده است در جوانی با آنچنان انرژی برای نگون بختی کشور خود کوشش کند و در سن اندیشورزی به درست کردن ویرانه ای که خود کرده است اقدام نکند. معمولاً اگر کسی چیزی را خراب میکند مسئول درست کردن آن نیز هست. جناب اصلانی وظیفه ای مهمتر از افشای جنایت های جمهوری اسلامی دارد و آن مبارزه سیاسی عملی برای سرنگونی رژیم اسلامی است. کاشکه جناب اصلانی جای کوشندگی های سیاسی خود را از جهت زمانی عوض میکرد بدین معنی که برای انقلاب 57 کوششی سیاسی نمیکرد بلکه برای نابودی آن کوشش سیاسی میکرد و وابسته نبودن به هیچ جریان سیاسی برانداز جمهوری اسلامی را با لحنی افتخار آمیز بیان نمیکرد چون این یک اشتباه بزرگ است.

البته باید در نظر داشت نتایج ویرانگرانه و مرگبار تشکیل رژیم اسلامی جنبه های گوناگونی داشته و دارد که بزرگترین آن جنگ با عراق و همچنین ویران کردن شخصیت مترقی و پیشرو مردم ایران است. باید در نظر داشت که گردانندگان حکومت اسلامی حافظه تاریخی نیرومندی دارند و مانند طبقه متوسط محصول انقلاب مشروطیت نیستند که سرآغاز خود را فراموش کنند. جناب اصلانی علت اصلی کشتارهای زندانی های سیاسی 67 را نزدیکی مرگ خمینی ذکر مینماید و سه مشکلی که گرداننده گان رژیم میخواستند خمینی با توانورزش پیش از مرگش حل نماید و آنها عبارت بودند از پایان جنگ با عراق، برکناری منتظری و حل مشکل زندانی های سیاسی و او هر سه این کارها را انجام داد. استدلال منطقی به نظر میرسد اما در آن اشکالاتی دیده میشود که میتوان به آن اشاره کرد. تا آنجا که به جنگ مربوط است علت اصلی بدی وضع جبهه های جنگ برای ایران بود و عراق داشت دست بالا را میگریفت و تمام دست اندر کاران جنگ تنها راه نجات رژیم را پایان جنگ میدیدند و شرایط جنگ نمیتوانست به شرایط جسمی خمینی بستگی داشته باشد. شکست در جنگ اعتماد به نفس گردانندگان رژیم را از بین برده بود و مخالفان زندانی سیاسی را یک خطر بلقوه میدیدند. سران رژیم اسلامی فراموش نکرده بودند که همه آنها پیش از تشکیل رژیم اسلامی زندانی سیاسی بودند و در خاطرشان بود که وقتی که فرصت بدست آوردند چگونه با رژیمی که آنها را زندانی کرده بود رفتار کردند. این خوف برای آنها وجود داشت که به سرنوشت شومی مانند سران رژیم شاه دچار شوند چون قیاص بنفس میکردند. وحشت اصلی آنها از آزاد شدن زندانی های سیاسی بود و عملیات مجاهدین در این زمان بی تأثیر در گسترش کشتارها نبود هر چند که تنها دلیل نبود. همانطور که خودآزاری شیعه بشکل سینه زنی، زنجیرزنی، قمه زنی و غیره تبدیل به سادیسم شکنجه گری شد احساس خطر نابودی آنها را آدم کشان انبوه کرد. در هر صورت تحلیل های دیگری را هم براساس پژوهش های بیشتر میتوان داد.

برای کوشندگان سیاسی به ثمر رساندن انقلاب 57 فرار از پذیرفتن مسئولیت به معنی نداشتن مسئولیت نیست همچنین پذیرفتن مسئولیت برای براندازی رژیم اسلامی ضرورتی وجدانی است.